

دیگری‌شدگی هویت در رمان نوجوان (مطالعه موردی: رمان چشم اسب اثر جمیله گوین)

لیلا حر*

دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، ایران

احمد رضی**

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۵)

چکیده

«هویت» پدیده‌ای است که در جریان مراودات اجتماعی و با ایجاد مرز میان خودی و بیگانه ساخته می‌شود. اهمیت این مفهوم در دوران نوجوانی ضرورت بازنندیشی آن را در عرصه ادبیات بیشتر می‌کند. رمان «چشم اسب» اثر جمیله گوین از جمله رمان‌هایی است که هویت‌سازی و هویت‌پذیری مهاجران را ترسیم می‌کند و با وام‌گیری از مفاهیم و ارزش‌های غربی و ترکیب آن با شاخص‌های هویتی شرق، فرهنگ بومی شرقی (هندی) را به چالش می‌کشد. در این مقاله به این پرسش پاسخ داده می‌شود که چگونه عناصر هویت‌ساز غرب، هویت فرد مهاجر را به چالش می‌کشد و تغییر می‌دهد و مؤلفه‌هایی چون دیگری بودن، دوزبانه بودن و... به چه میزان در هویت‌دهی آنان نقش دارد؛ بر همین اساس، روابط شخصیت‌های رمان چشم اسب به عنوان نماد و نماینده شرق و غرب و نیز تعلیق و تثبیت هویت آنان در فضای سلطه‌گرایانه غربی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد نویسنده در فرآیند شکل‌گیری هویت شخصیت‌های نوجوان داستان با ایجاد فضایی میانی، نگرش مرکززدایانه و مرکزگرایانه شرق و غرب نسبت به یکدیگر را تلفیق کرده و با خلق سوژه‌های پیوندی، تمایز و برتری غرب را به عنوان اصلی ثابت توجیه کرده و تابعیت و کمرنگ شدن هویت‌های بومی را راه ورود به سوی دنیای متمدن و جهانی شدن معرفی کرده است.

واژگان کلیدی: دیگری‌سازی، رمان نوجوان، چشم اسب، بحران هویت.

* نویسنده مسئول (E.mail: laila_hor@yahoo.com)

** E.mail: Ahmadrizi9@gmail.com

مقدمه

هویت از مفاهیم مهمی است که در ادبیات مهاجرت برجسته می‌شود. این پدیده (مهاجرت)، اغلب با کلیشه‌هایی همراه است که در آن، فرهنگ غیر غربی منجمد، منزوی و مقایسه‌ناپذیر با فرهنگ غرب نشان داده می‌شود و با تأکید بی‌پایان بر موقعیت برتر غرب در مقایسه با شرق فروتر، تلویحاً ضرورت و فایده دولت استعماری را تأیید و برجسته می‌سازد و به بازتولید ارزش‌های فرهنگی آن می‌پردازد (سعید، ۱۳۸۵: ۳۸۳). با توجه به چنین نگرش‌هایی و نیز اجتناب‌ناپذیر بودن گذر از مسیر غرب برای توسعه، شرق با تفوق هنجارهای غربی بر جهان و نوعی امپریالیسم نیک‌خواهانه در خدمت مقاصد همژمونیک آنان قرار می‌گیرد و با از دست دادن اندوخته‌های ارزشی خود، عناصر هویت ساز و مانوس فرهنگ خودی را برای برقراری ارتباط با نشانه‌های هویتی و ارزشی آن نظام کمرنگ می‌کند.

مجموعه سه گانه «چرخ گردون» نوشته جمیله گوین از جمله آثاری است که نویسنده دو رگه هندی-انگلیسی آن به طرح گفتمان دو گانه شرقی/ غربی می‌پردازد و با مضمونی اجتماعی و تاریخی، استقلال هند و وحشت ناشی از تجزیه آن و جنگ جهانی و هرج و مرج و آشفتگی در انگلستان را روایت می‌کند. حوادث جلد اول این اثر در هند اتفاق می‌افتد که به نوعی زمینه‌ساز و مقدمه‌ای برای جلد‌های دوم و سوم به‌شمار می‌آید. از آنجایی که جلد دوم آن «چشم اسب» به ماجراهایی که بخشی از آن در هند و بخشی در انگلستان می‌گذرد و آثار جنگ و مهاجرت را در این دو کشور نشان می‌دهد برای تحلیل و بررسی هویت انتخاب شد.

۱. ضرورت و روش پژوهش

با توجه به اینکه این رمان به گروه سنی نوجوان اختصاص دارد و مضامینی چون مهاجرت، دوران نوجوانی و هویت شرق و غرب در آن مطرح شده در نتیجه تحلیل و ارزیابی روند هویت‌جویی آنان در جریان دیگری‌سازی جهان غرب ضروری است. مقاله پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب مطالعات شرق‌شناسانه، نوع و ابزار رابطه هژمونیک غرب را در شکل‌دهی هویت سوژه‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲. پرسش‌های پژوهش

مقاله حاضر به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه عناصر هویت‌ساز غرب، هویت فرد مهاجر را به چالش می‌کشد و تغییر می‌دهد و مؤلفه‌هایی چون دیگری‌بودن، دورگه بودن، دو‌زبانه بودن و... به چه میزان در هویت‌دهی آنان نقش دارد و واکنش افراد به‌ویژه نوجوانان چگونه است.

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که درباره ادبیات مهاجرت و تقابل شرق و غرب منتشر شده‌اند تا حدی به چالش‌های هویتی مهاجرین اشاره داشته‌اند؛ شرق‌شناسی اثر ادوارد سعید از جمله آن است که بعدها از آن به عنوان الگو و ایده‌ای برای داستان‌نویسی و تحلیل دیدگاه استعمارگران و شناخت شرق استفاده شد. در زبان فارسی پژوهش‌هایی در این باره انجام شده که عبارتند از:

«تقابل خود و دیگری در رمان مهاجرت دهه شصت و هفتاد» از عاملی رضایی (۱۳۹۴) که از مقاومت در برابر فرهنگ بیگانه و عدم پذیرش عناصر فرهنگی غیرخودی بحث کرده است.

«چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتمانی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی» از فلاح و همکاران (۱۳۹۵) نیز ترکیب عناصر هویت‌ساز در فضای سوم و تأثیر گفتمان فرهنگی در شکل‌گیری هویت افراد را مورد بررسی قرار داده‌اند است.

«رمان عطر سنبل، عطر کاج از دیدگاه پسااستعماری» از ساداتی (۱۳۸۷) عقاید و تصورات کلیشه‌ای غربی‌ها را درباره ایران از دیدگاه ادوارد سعید بررسی کرده است. ورزنده و همکاران در «بررسی تطبیقی نقش «فضا و مکان» در پذیرش هویت فراملی در آثار جومپا لاهیری و مهنوش مزارعی از منظر نقد پسااستعماری» (۱۳۹۲) هویت فراملی را مکمل هویت ملی مهاجران دانسته و ضمن بیان اثرات مهاجرت، فضای میانه بین فرهنگ مهاجرین و جوامع میزبان را مورد تحلیل قرار داده‌اند.

«مقایسه تطبیقی شکل‌گیری هویت تراملی زن شرقی مهاجر در آثار جومپا لاهیری و مهنوش مزارعی از دیدگاه هومی بابا» (۱۳۹۱) چگونگی شکل‌گیری هویت تراملی را در زنان هندی و ایرانی ساکن غرب بررسی کرده است.

آنچه پژوهش حاضر را نسبت به سایر آثار فوق متفاوت می‌سازد، بررسی هویت‌طلبی و هویت‌گریزی نسل اول مهاجرین و نوجوانان شرقی است که در پرتو فرآیند مهاجرت، تقابل و صورت‌بندی نظام ارزشی و فرهنگی شرق و غرب را با تولید سوژه‌های پیوندی و استعماری نشان می‌دهد.

۴. چارچوب نظری پژوهش

۴-۱. خلاصه داستان

رمان «چشم اسب» زندگی دو نوجوان سیک، اهل روستای «دری» پنجاب را روایت می‌کند که در جست‌وجوی پدرشان به انگلستان می‌روند و در آنجا در نظام آموزشی و

اجتماعی با توصیفاتی چون سیاه‌سوخته، عمله، کله باندپیچی و نظایر آن، سرکوب و تحقیر می‌شوند. این درحالی‌است که هریک از آنان برای تغییر این نگرش و تثبیت هویت خود تلاش دارند.

جاسپال با نشانه‌های مذهب سیک (سربند، چاقو و مچ‌بند فولادی) و به‌کارگیری گاه و بیگاه زبان پنجابی و نیز با حضور در نقش رهبر گروه هم‌سالانش در مبارزه و مقاومت علیه جانی کادلیپ سفیدپوست و زورگو به نوعی مقابله شرق و غرب را رقم می‌زند و مارویندر نیز نگرش و رفتاری دویاره در پیش می‌گیرد؛ وی با ارتباط خیالی با مادرش و یادآوری هویت ملی و فرهنگ بومی خود تا حدودی شرقی بودنش را برجسته می‌کند و در عین حال با گرایش به موسیقی و برخی ارزش‌های غربی به چگونگی خروج از این دیگری واقع شدن می‌اندیشد و با برنده شدن در مسابقه موسیقی و نواختن آهنگی غربی در پوششی شرقی به این مهم جامه عمل می‌پوشاند.

گوویند به کمک یک مسیونر و معلم انگلیسی به نام هرولد چدویک، تحصیل و زندگی در انگلستان را برمی‌گزیند و با وجود ارادت به گاندی با شرکت در جنگ علیه نازی‌ها، دفاع از انگلیس استعمارگر را بر جنگ‌های داخلی هند ترجیح می‌دهد و با تشکیل خانواده‌ای جدید و ترک هویت بومی و ملی خود و نیز ملبس شدن به ارزش‌ها و فرهنگ غربی در اندیشه یگانگی با غرب است.

در میان تمامی درگیری‌ها و آشفتگی‌های داخلی و مذهبی، کودکان یتیم و بی‌خانمان بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. آنان به علت تعلق به فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و مقصر دانستن مسلمانان در کشتارهای به‌وجود آمده، دچار نوعی بی‌هویتی، آوارگی و عدم تعلق به مکان در عین حضور در سرزمین خود می‌شوند؛ با این حال نزاکت، پسر خیاط مسلمان پنجابی که به باورهای دینی خود نیز پایبند است، ضمن خودبودگی به پیوند مجدد گوویند غرب‌زده و جوتی طرد شده دست می‌زند.

نزاکت که به همراه دیگر کودکان در کاخ مخروبه روستای دری ساکن است با حضور مستمر اسبی سفید و تزیین شده همراه با کودکی وحشی، تعبیرات زیاد و متفاوتی را مبنی بر نشانه وقوع حادثه‌ای خاص از زبان اهالی محل می‌شنود و دقیقاً زمانی که دیگران به مسلمان (قاتل) بودن او و هم‌مسلكانش پی می‌برند به وسیله این اسب از آنجا دور شده و در جنگل با جوتی، همسر گوویند، روبه‌رو می‌شود، اما به کمک منموهان، معلم پیشین مدرسه، او را به خانواده‌اش بازمی‌گرداند و تا حدودی هویت شرقی را به نمایش می‌گذارد. در پایان مارویندر که تحصیل کرده انگلستان است و با برخی سنت‌های هندی از جمله ازدواج در سنین پایین مخالف است به اصرار پدر، همسر معلم پیرده می‌شود (که از پدرش نیز بزرگ‌تر است) و جاسپال سرکش نیز با وجود قبولی با نمره عالی در آزمون تغییر رشته در انگلیس، پس از بازگشت به هند به گروه سیک‌ها می‌پیوندد و با قتل همسر خواهرش سرنوشتی شوم را برای خود رقم می‌زند.

۴-۲. فضا سازی دوگانه از جامعه هند در تهاجم قدرت استعمار

رمان «چشم اسب» برشی از تاریخ هند را در زمان استعمار انگلیس، نشان می‌دهد که با دیگری بودن شرق و مرکزیت غرب همراه است. نویسنده به کمک گروه‌های چند نفره کودکان بی‌خانمان، فقیر و یتیم در کاخ مخروبه روستا و فقر و کشتار اخیر در هند و نیز اطلاعاتی که از سه خانواده هندی، انگلیسی و ایرلندی به مخاطب ارائه می‌دهد، مصادیق مختلفی از تقابل‌های دوگانه بومی ≠ غیر بومی؛ هندی ≠ انگلیسی، نوجوان ≠ بزرگسال، ثروتمند ≠ فقیر و زبان انگلیسی ≠ زبان پنجابی را با ارزش‌گذاری برتری بیگانه سلطه‌گر و فروتری هندی و بومی عرضه می‌دارد.

شخصیت‌های مطرح رمان «چشم اسب»، جاسپال، مارویندر، نزاکت، گوویند، جوتی، معلم ده، کارمند شرقی، آقای چدویک و خانواده اُگردی هستند که در کنار هم دو نظام

فرهنگی هند شرقی و انگلیس غربی را به تصویر می‌کشند و به فراخور آن «جهان شرق را با وجود تنوع بسیارش، صرفاً یک «دیگری» تاریک و نابسامان در برابر غرب نظام‌مند و پیشرفته نشان می‌دهند» (Wood, 2006: 199).

نویسنده از اثرگذاری غرب و خودباختگی شرق می‌نویسد و ضمن بیان دیدگاه فردگرای غرب در قالب شخصیت‌های داستانی، ذهنیت دویپاره خود را به نمایش می‌گذارد و در کنار از خودبیگانگی و ذوب شدن در فرهنگ غربی (گوویند، تا حدودی مارویندر و همکاران کارمند شرقی) به خودبودگی و فردیت شخصیت‌هایی چون جاسپال، نزاکت، جوتی و کارمند شرقی اشاره می‌کند و گاه این دو خصلت و مؤلفه را در یک شخصیت جمع می‌کند.

۵. تحلیل گزاره‌های مفهومی رمان

با توجه به اینکه این داستان به دوره‌ای از تاریخ هند، فرقه‌های مختلف مذهبی، سنت‌ها و آداب و رسوم مردم و نقش انگلیس در تاریخ این کشور می‌پردازد، نقش مسیونرهای مذهبی انگلیسی در آموزش و القای ارزش‌ها و هویت‌دهی به مخاطبان قابل بررسی است. حضور انگلیس، جنگ‌های داخلی و مسلمان‌کشی، جنگ جهانی دوم، استقلال هند و جدایی پاکستان و تقسیم‌بندی‌ها و بی‌خانمان شدن کودکان و حوادثی که در خانواده گوویند اتفاق می‌افتد، همگی با استعمار و سیطره آن در پیوند است و به نوعی با ادبیات مهاجرت ارتباط پیدا می‌کند.

نویسنده این رمان دو رگه هندی-انگلیسی بوده و با هر دو فرهنگ آشنا است و سعی در برقراری پیوندی قطبی بین شرق و غرب دارد، اما با وجود ایجاد فضای میانه، غلبه با بینش انگلیسی او است که منجر به نوعی بی‌هویتی می‌شود.

گزاره‌های مفهومی و مضمونی رمان عبارتند از:

الف- مربوط به نقش انگلیس (غرب): ۱- استعمار انگلیس موجب تجزیه هند و اختلاف بین مذاهب و فرقه‌های مذهبی می‌شود. ۲- تحصیل در انگلستان منجر به کم‌رنگ شدن هویت شرقی (گوویند) می‌شود. ۳- غرب با اوصاف منفی، سعی در طرد و به حاشیه راندن شرق دارد. ۴- آقای چدویک انگلیسی (مدیر مدرسه) با استفاده از نیروهای بومی (گوویند و منموهان) به القای هویت و ارزش‌های غربی می‌پردازد. ۵- تأثیر نفوذ غرب در هندوستان با درخواست منموهان مبنی بر حضور و دخالت دوباره انگلیس پررنگ می‌شود.

ب- مربوط به نقش هند (شرق): ۱- با مرگ گاندی، شکاف و فاصله طبقاتی گسترش بیشتری می‌یابد. ۲- شرق (گوویند) غرب‌زدگی و زندگی در انگلیس را تمدن، برتری و روشنفکری به حساب می‌آورد. ۳- گوویند با وجود جذب مؤلفه‌های هویت غربی (ازدواج و کسب و کار)، باز هم از جانب غرب به دور افکنده می‌شود. ۴- تحصیل کرده‌های هندی (گوویند و منموهان) پیامدهای خروج انگلیس از هند را وحشی‌گری و بی‌فرهنگی می‌دانند. ۵- جاسپال در انگلیس هویت خود را مبنی بر سیک بودن حفظ می‌کند. ۶- حضور اسب بدون سوار با مرگ گاندی برجسته می‌شود. ۷- (چشم) اسب، روشنایی و آگاهی را برای هندوها به ارمغان می‌آورد. ۸- اسب، گوویند و فرزندانش را به جوتی می‌رساند (بازیابی هویت).

۵-۱. عنوان داستان: چشم اسب

نویسنده از برخی عناوین نمادین برای انتقال مفاهیم داستان بهره می‌گیرد که عنوان داستان از جمله آن است. رمزگشایی نمادین نام رمان از اسطوره‌ای جهانی و همین‌طور شرقی (هندی) پرده برمی‌دارد؛ «چشم» نماد شناخت و بینش مافوق طبیعت است (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۱۴) و در فرهنگ نگاره‌ای نمادها نیز آن را نماد خدایان می‌دانند

که همه چیز را می‌بیند و می‌داند و به نوعی یک طلسم حفاظتی نیرومند به حساب می‌آید (هال، ۱۳۸۰: ۲۳۸).

«اسب» در «اسطوره‌ها و مراسمات دینی بسیاری از تمدن‌ها مقامی شامخ دارد که در وهله اول، نماد خورشید بود که گردونه او را می‌کشید و برای خدایان خورشید، قربانی می‌شد. این خدا در هندوستان سوریا (Suria) نام داشت که نخستین بار به عنوان گردونه-ران دیده شده است. بر روی کهن‌ترین یادمان‌های بودایی نیز اسب یکی از چهار حیوان مقدس است» (هال، ۱۳۸۰: ۲۴ و ۲۵). علاوه بر این، «در متون بودایی هم‌مانند متن‌های هندو و حتی در متون یونان افلاطونی، اسب‌ها نماد جهاتی هستند که وقتی به ارباب روح بسته می‌شوند، اگر به وسیله «خود» که صاحب ارباب است، رهبری نشوند به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوند. همچنین اسب سفید بدون سوار مظهر بودا است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۳۸-۱۳۵ و ۱۶۱).

عنوان چشم اسب در این رمان - برای مردم هند- نماد آگاهی و هویت آن‌ها است؛ به ویژه اینکه اسب، بدون زین و سوار است و تنها پسرکی وحشی و یتیم که برای هیچ کس آشنا نیست، گاهی آن را به حرکت درمی‌آورد. این مطلب با توجه به مضمون و محتوای استعماری رمان می‌تواند به مستعمره بودن هند اشاره داشته باشد که توسط بیگانگان اداره می‌شد. در واقع افسار آگاهی و شناخت آن‌ها در دست غربی‌ها بود و با توجه به اینکه نزاکت و جوتی تا پایان رمان خودبودگی و هویت بومی و ملی خود را نسبت به دیگر شخصیت‌های داستان حفظ می‌کنند، اسب در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد.

۲-۵. هویت‌سازی استعمار و تولید سوژه‌های پیوندی^۱

«هویت» مفهومی سیال است که انسان‌گرایان آن را برساخته‌ایدئولوژی‌ها و متن‌هایی می‌دانند که درک شخص را از خود شکل می‌دهد (کلیگر، ۱۳۸۸: ۲۱۹). از این رو، عملکرد هویت به تکرار و بازتولید این ایدئولوژی بستگی دارد، مانند زبانی که هنگام مهاجرت یا اثرپذیری می‌تواند هویت، ساختار فرهنگی، ایدئولوژی و تعریف ما را از خودمان تعیین و متحول سازد. بنابراین، هویت نوعی تصویر ذهنی از خویشتن برای فرد ایجاد می‌کند که براساس گذشته و نظر دیگران تنظیم می‌شود.

در رمان چشم اسب، غرب برای معنابخشی به خود از مبحث دو ارزشی شرق-غرب استفاده می‌کند و با مرکزیت‌بخشی به خود و دیگری ساختن شرق، برتری و سلطه‌اش را برجسته می‌سازد، این در حالی است که شرق و اقوام مهاجر شرقی و استعمارزده در بحران ناشی از آوارگی، بی‌آشیاگی و یا حتی تقلید و التقاط فرهنگی و هویتی دست و پا می‌زنند و در صورت تقلید نیز بار دیگر طرد می‌شوند. به‌طور کلی، جغرافیای فرهنگی جهان بستری را فراهم می‌آورد که هویت فرد به منظور یگانگی با نظام سلطه در آن ذوب و محو شود و با تغییر در مفاهیمی چون زبان، مکان، زمان و نژاد در خدمت مقاصد هژمونیک غرب درآید؛ بدین ترتیب با رضایت‌مندی خود شرقی‌ها و از طریق ارائه و ترویج یک فرهنگ مشترک ضمن حفظ منافع خود با سلطه‌ای نرم و مخملی ارزش‌ها و هویت بومی و ملی آنان را سرکوب می‌کند.

العطاس، محقق سنگاپوری «استثمارگری، قیمومت، هم‌نوایی و تبعیت، نقش ثانویه روشنفکران و عالمان منطقه تحت سیطره، توجیه مأموریت تمدن‌بخشی امپریالیست‌ها و دلیل تراشی برای آن و قول به استعداد کمتر عالمان بومی متخصص، مسائل کشورهای تحت استعمار (Alatas, 2003: 601) را از جمله عواملی می‌داند که

غرب از طریق آن شالوده فکری خود را به موازات اقتصاد و سیاست در مستعمراتشان محکم می‌سازد و با دیگری‌سازی و ابزار ایدئولوژیکی خود (نظام آموزشی) و نیز به کارگیری افراد بومی برای آموزش و القای ارزش‌های غربی، موجبات رهایی شرق از وحشی‌گری را فراهم می‌آورد و بدین‌گونه با چهره‌ای دلخواه، آنان را به عنوان شهروندانی غرب‌زده تعلیم می‌دهد.

هومی بابا رابطه دیالکتیکی هویت استعمارگر (در اینجا بریتانیا) و استعمارزده را بر ساخته تمایز و معنایی می‌داند که به واسطه تفاوت و انکار هرگونه حس اصالت یا کمال تولید می‌شود (Bhabha, 1994: 23). به باور او، نظام سلطه با کلیشه ساختن از نژاد به تحکیم، معنابخشی و تقویت چهره سلطه‌گر خود می‌پردازد؛ هرچند در این ارتباط متقابل، استعمارزده نیز منفعل نبوده و به منظور یگانگی با غرب به تقلید از باورها، ارزش‌ها و فرهنگ آنان دست می‌زند و تصویری تحریف شده از هویت غرب استعمارگر ارائه می‌دهد (برتنز، ۱۳۸۷: ۲۳۹) که این مطلب نشان از اثرگذاری چهره بومی استعمارزده در آلوده کردن و التقاط (ترکیب) معناهای استعماری دارد و پاسخی دو پهلو به مهاجم استعماری می‌دهد؛ پاسخی نیمه رام، نیمه سرکش و همواره غیرقابل اعتماد که خود، اقتدار فرهنگی استعمار را با معضل لاینحل تفاوت فرهنگی روبه‌رو می‌کند (گاندی، ۱۳۸۸: ۱۹۴).

با این حال، ایدئولوژی استعماری که ذاتاً اروپامحور است، با نفوذ گسترده در نظام آموزشی، سوژه‌هایی پیوندی تولید می‌کند که توان مقاومت در برابر استیلای استعمار را نداشته باشد و ضمن اذعان به برتری و مهتری غرب (بریتانیا) خود را همواره در جایگاه فروتر قرار دهد و تنها راه رهایی از این احساس حقارت را هم‌رنگ شدن با غرب و ارزش‌های غربی بداند؛ بر همین اساس، بسیاری از افراد بومی می‌کوشند تا حد امکان در لباس، گفتار، رفتار و شیوه زندگی از استعمارگران تقلید کنند. با این نگرش، سوژه‌های

استعماری با «ذهنیت دوپاره» به وجود می‌آیند که با آگاهی نسبت به دو فرهنگ متضاد (استعمارگر و بومی) به تقلید و ترکیب آن و سرانجام همسان‌سازی با الگوهای فرهنگی غرب می‌پردازند (تایسن، ۱۳۹۴: ۵۳۵).

۳-۵. پیوند خوردگی هویت

از جمله مواردی که منجر به پیوند و مذاکره بین هویت‌ها می‌شود، «تقلید^۱» است؛ این اصطلاح در مطالعات پسااستعماری به رابطه استعمارگر و استعمارزده اشاره می‌کند که اغلب با پذیرش طیف وسیعی از باورها همراه است و در قالب معانی‌ای چون «بازنمایی»، پذیرندگی، تشابه، اقتباس، خودنمایی و دیگر انواع تقلیدهای عملی» به کار می‌رود (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۲۱۱).

از نظر روان‌شناسی، تقلیدگری کوششی است برای یافتن یک آشیانه از طریق فرهنگی که فرد بتواند نسبت به آن احساس تعلق کند؛ بر همین اساس، به دنبال احساس حقارتی که از فرهنگ بومی خود دارد، این تعلق را در آشیانه فرهنگی غرب جسته و به پذیرش و شبیه‌سازی با ارزش‌های آن نظام سلطه می‌پردازد (تایسن، ۱۳۹۴: ۶۰۹). مهاجرت مقوله‌ای است که این حس را برمی‌انگیزد، زیرا فرد مهاجر با احساس اینکه به هیچ‌جا تعلق ندارد با نوعی اختلال روانی و هویتی مواجه می‌شود و نوعی بی‌آشیانگی را تجربه می‌کند که برای رهایی از بند آن به تقلید پناه می‌برد؛ نمونه آن در شخصیت گویند برجسته است.

«اکنون ده سال از زمانی که گویند هند را ترک کرده بود، می‌گذشت، اما گویی او هرگز به آن سرزمین تعلق نداشته است. گویند زمانی که با میو اگردی ازدواج کرده بود، کاملاً آدم دیگری شده بود. او هرگز از هند یا همسر دیگر و فرزندانش در آنجا با میو حرف نزده بود. ... گویند نه ریش داشت و نه سر بند. ... بعد از اینکه میو، گویند را

1- Mimicry

ترک کرده و با سربازی آمریکایی ازدواج نمود، گوویند احساس می‌کرد که در فضا شناور شده است، ریسمانی که او را نگه داشته بود، قطع شده بود و دیگر نمی‌دانست به کجا می‌رود، هیچ احساسی نداشت؛ نه غم، نه شادی» (گوین، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۵ و ۲۰۹).

در کنار واکنش گوویند نسبت به آوارگی و مهاجرت، مارویندر و جاسپال برخوردار دیگری اتخاذ می‌کنند؛ جاسپال بر هویت بومی و دینی خود پایبند می‌ماند و مارویندر نیز به التقاط و نوعی نگرش دوپاره دست می‌زند که اغلب به‌طور نسبی مرکز‌گرایانه است؛ مارویندر با وجود حفظ برخی آداب (مثل پوشش و زبان هندی) نگرش انعطاف‌پذیرتری نسبت به جاسپال دارد و طبق شرایط به وجود آمده روش متناسب با آن را برمی‌گزیند.

«آقای پنتلو به ما موسیقی درس می‌دهد. به ما اجازه می‌دهد هرچه را که دوست داریم، انتخاب کنیم. ما توی انگلستان ترانه‌های «بیشه‌زار زبان گنجشک» و «مردان هارلیچ» و ترانه‌هایی را درباره اسکاتلند می‌خوانیم. ترانه مورد علاقه من هم «قایق بونی را چون پرندهای در پرواز، سریع بران» است» (همان: ۳۲). این انعطاف در جذب فرهنگ غرب و حفظ ارزش‌های شرقی در وجود مارویندر به نوعی پیوند خوردگی هویتی شباهت دارد و صورت‌بندی تازه‌ای از آمیزش و اختلاط فرهنگی ارائه می‌دهد؛ هرچند این مسأله در درون خود به برتر بودن غرب و نوعی اروپامحوری می‌انجامد با این حال اصولاً به فضایی میانی نیز اشاره دارد که نویسنده در این فضای میانه یا سوم، تنها به پذیرش غرب و شرق توجه می‌کند و تقابل‌های دوگانه را در قالب‌های فرادست و فرودست و مرکز و حاشیه نشان می‌دهد و به جای بازتاب تأثیرات منفی به جا مانده از دوران استعمار بر فرهنگ کشور هند، فضایی خلق می‌کند که در آن باورهای شرق به صورت صدایی خاموش به حاشیه رانده شوند و در صورت بازیابی با فرهنگ غرب ترکیب و تلفیق شوند.

گوین از طریق شخصیت مارویندر به این فضای بینابین دو فرهنگ شکل می‌دهد و سعی در نزدیک کردن او به هویتی فراملی دارد به‌ویژه زمانی که برای مسابقه حقیقت و

زیبایی آهنگی غربی را با پوششی شرقی اجرا می‌کند، گویا تمام سعی نویسنده بر جمع و یکدست کردن فرهنگ و باورهای شرقی و غربی است، اما نتیجه حاصل از آن به برتری غرب ختم می‌شود؛ «مارویندر به موسیقی‌اش ادامه داد. اینکه او کجا زندگی می‌کرد، روز به روز برایش اهمیت کمتری می‌یافت. ... داور از سر محبت به او گفت: اینکه شما موسیقی ما را این قدر خوب درک می‌کنید، حیرت‌انگیز است. مارویندر که متحیر بود منظور او از «موسیقی ما» چیست ... در خیال، خودش را مجسم می‌کرد که به جای پیراهن و شلوار ساتن صورتی و پنجابی‌اش که خانم چدویک پیشنهاد کرده بود، یکی از لباس‌های بدون آستین و یقه هفت مهمانی ایدیت را قرض گرفته است. سرانجام او لباس سبز مواجهش را پوشید، او به بهترین نحوی که می‌توانست می‌نواخت ... و مطمئن بود که روزی به بارسلونا خواهد رفت» (همان: ۲۹۸-۲۹۳).

مارویندر تلاش می‌کند هم‌چنان که هویت، فرهنگ و عناصر هویت‌ساز سرزمینش را حفظ می‌کند با عناصر ارزش‌آفرین و به‌ظاهر متمدن کشور میزبان نیز ارتباط و تعاملی سازنده و منعطف برقرار کند و با تلفیق این دو بدون آنکه نگران از دست دادن هویت اصلی‌اش باشد با کم‌رنگ کردن برخی از جنبه‌های هویتی فرهنگش مثل زبان، موسیقی و گاه پوشش، فرهنگ و هویت سرزمین مادری خود را در شکل تازه‌ای در کشور میزبان ادامه دهد. این درحالی است که گویند با حضور طولانی مدت در انگلیس، اعتقاد و باورهای ارزشی گفتمان هویت‌ساز سرزمین خودی را به حاشیه می‌فرستد و با نشانه‌ها و عناصر هویت‌ساز کشور میزبان همراه می‌شود؛ از جمله این عناصر که عاملی مهم در جهت کسب هویت جدید به شمار می‌آید، ازدواج است؛ گویند، ازدواج با دختری ایرلندی و کسب‌وکار در آن سرزمین را راهی برای ارزشمند ساختن خود و هم‌رنگ شدن با آنان می‌داند.

گویند با توسعه روابط خانوادگی، زبانی، فرهنگی و اقتصادی که فراتر از مرزها و هویت بومی او است، باز هم به یک هویت غربی مورد قبول کشور میزبان دست نمی‌یابد، تقلید و شباهت افراطی او به غربی‌ها، نوعی احساس خطر و سقوط ارزشی را برای غرب به دنبال دارد، چرا که این همانندی در قطعیت سلطه غرب شکاف ایجاد می‌کند و حس اطمینان نسبت به این برتری را از او (غرب) می‌گیرد و به همین دلیل بار دیگر به حاشیه فرستاده می‌شود و بعد از طرد شدن از سوی خانواده اُگردی (تسامحاً غرب) تصمیم به بازگشت و بازیابی هویت شرقی خود می‌گیرد و پس از آن که هویت درونی شده و غرب زده خود را کمرنگ کرد به بازسازی و جایگزین کردن هویت شرقی خود می‌پردازد؛ «ازدواج شما هرگز اعتبار نداشت، چه قانونی و چه مطابق دین یکی از شما... او بعد از آزادی از زندان دیگر سربند می‌بست و در میان وسایل اندکی که هنگام آزادی از زندان به او برگردانده بودند، جعبه چوبی کهنه‌ای هم دیده می‌شد. داخل جعبه، شانه، خنجر و دستبندی فولادی قرار داشت. گویند دوباره هویتش را به دست می‌آورد» (همان: ۲۱۰ و ۳۲۱)

با توجه به اینکه ساخت هویت در بستر روابط قدرت صورت می‌گیرد و در فرآیند مهاجرت، مهاجران به علت از دست دادن قدرت‌های حامی خود و تفاوت نشانه‌های هویت‌ساز میزبان، دچار تغییرات ارزشی می‌شوند در نتیجه فردی چون گویند با ورود به نظام آموزشی و بعدها اجتماعی و اقتصادی غرب به عنوان قدرت برتر، خواه ناخواه هویت ملی و بومی خود را در راستای این هدف از دست می‌دهد، چرا که «انسان در طول زندگی اش از طریق کنش متقابل با دیگران هویتش را می‌سازد و در جریان زندگی، پیوسته آن را تغییر می‌دهد» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۸۱). با این حال در این فرآیند همواره صداهای گمشده‌ای نیز وجود دارد که در مقابل صدا و فرهنگ کشور میزبان در جست‌وجو یا ثبت هویت فرهنگی و اجتماعی خود هستند که این واکنش در

شخصیت جاسپال هویدا است؛ هر چند گوین هم صدا و هم نظر با مارکس «در سنجشی تحقیرآمیز از ویژگی های شرق و با مثبت ارزیابی کردن نقش استعماری بریتانیا در پیشرفت (انقلاب اجتماعی) هند -البته به مثابه «ابزار ناخودآگاه تاریخ»- سرنوشت جبری جوامع شرقی را برای «حضور» در تاریخ دیالکتیکی پذیرش سلطه قوم برتر ضروری می داند» (عباس زاده، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

۵-۴. هویت سوژه بر پایه دیگری ساز^۱

با توجه به اینکه هویت براساس تفاوتها و تمایزها شکل می گیرد و تفاوتها نیز همیشه دربرگیرنده قدرتی هستند که توسط جوامع، حکومتها و نمادها ساخته، حفظ و تقویت می شوند (گل محمدی، ۱۳۹۳: ۲۲۶)؛ بنابراین می توان از نژاد، زبان، قومیت و... که اجتماع، آنها را می سازد و تعریف می کند به عنوان عناصر هویت ساز نام برد. به طور کلی، «احساس متمایز بودن از دیگران جزء جدایی ناپذیر هویت» به شمار می آید (Guibernanu, 1996: 134) که غرب نیز متناسب با این مؤلفه با دیگری سازی و برجسته کردن تفاوت های موجود میان خود و بیگانه به هویت خود معنا می بخشد. در همین راستا، کشوری همچون بریتانیا یک منطقه غیر غربی؛ یعنی هند را به استعمار خود در می آورد و به کمک ابزار ایدئولوژیکش، دیدگاه های قانونی، دینی، آموزشی، سیاسی و زیبایی شناختی خود را همراه با نظام اقتصادی اش به آنجا صادر می کند و با هدف القای برتری و آموزش هنجارهای خودی به افراد بومی، حکومت استعماری خود را بنیان می نهد؛ خواه به صورت موسیقی، هنر و ادبیات باشد یا جز آن. به طور کلی غرب با گسترش مداخله همه جانبه خود در حکومت، تعلیم و تربیت، ارزش های فرهنگی و زندگی روزانه اتباع مستعمراتی اش -حتی بعد از خروج نیروهای

1- Othering

نظامی و مقامات دولتی استعماری و واگذاری سرزمین‌های استعمارزده- همچنان با استعمار فرهنگی ریشه‌دار خود به القای نظام آموزشی و فرهنگ غربی می‌پردازد و فرهنگ و اخلاقیات و حتی ظاهر جسمانی ملت‌های سابقاً تحت انقیاد را تحقیر می‌کند (تایسن، ۱۳۹۴: ۵۳۱).

با توجه به اینکه «در تجربه افراد، ذهنیتی وجود دارد که هر چیزی را به مثابه «دیگری» از خود بیگانه می‌سازد و با اصطلاحات متفاوتی چون مرکز ≠ حاشیه، غرب ≠ بقیه و غالب ≠ مغلوب به بیان افکار خود می‌پردازد» (مکاریک، ۱۳۹۰: ۱۱۲)، گویند نیز با حضور در فضای آموزشی که تحت مدیریت غرب و شخص چدویک انگلیسی است به برتر بودن غربی‌ها پی می‌برد و سعی می‌کند تا خود را از حاشیه به مرکز و جمع خودی آن‌ها برساند و به همین دلیل با ازدواج با دختری ایرلندی و ترک نشانه‌های فرهنگی و هویت شرقی خود، قصد دارد خود را از پستی حاشیه دور نگه دارد.

به باور ادوارد سعید، غرب طی سالیان دراز با تصور شرق به مثابه حاشیه و غرب به مثابه مرکز، مجموعه‌ای از تقابل‌های دوتایی را خلق کرده است که غرب و شرق را در تضاد با یکدیگر قرار می‌داد (سعید، ۱۳۸۶: ۲۷ و ۷۶)؛ بنابراین از بستر این دوگانه‌سازی-های متقابل، دو نگرش و تصور شکل گرفت: ۱- نوع نگرش غرب به شرق که با غیریت و دیگری‌سازی توأم است. ۲- دیدگاه شرق نسبت به غرب که مرکززدایانه یا مرکزگرایانه است. این دیدگاه در چند حوزه قابل بررسی است که از یک نظر می‌توان آن را در حوزه نژاد دانست که با دیگری‌سازی همراه است.

۵-۵. نژادگرایی^۱

«نژاد» از اساسی‌ترین مفاهیمی است که در شکل‌گیری هویت سهم ویژه‌ای داشته و شالوده دیگری‌سازی و شرق‌شناسی را نیز پی افکنده است. از جمله کسانی که مفهوم

1- Racism

نژاد را از رهگذر مسأله «دیگری» مطرح کرد و به تحلیل اصطلاحاتی چون نژاد برتر و پست تر، فرهنگ تسلیم بومی و فرهنگ مسلط استعمارگر پرداخت، فرانتس فانون بود (فانون، ۱۳۵۱: ۶۳). وی مفهوم نژاد را به عنوان ابزار و شکلی از قدرت و به صورت تقابل نژادپرستانه «سفیدپوست» و «سیاه پوست»، «زردپوست» و «سرخ پوست» به عنوان دالی برای «دیگری» به کار گرفت و این گونه، ویژگی های جسمانی یا بیولوژیکی آنان در نظام دلالت گری به دال هایی تبدیل شد که با مدل های ایدئولوژیکی خاص آن مرتبط شد (کلیگز، ۱۳۸۸: ۲۱۲). در رمان چشم اسب نیز فضای کلی اثر تا حدودی نژادمحوری غرب را برجسته کرده و واکنش و رفتارهای خاص آنان را نسبت به شرق (هندی ها) نشان داده است؛ «جانی کادلیپ: هی! سیاه سوخته! بقچه به سر! ... جانی رهبر باند وحشت بود. همه بچه ها از زور و قلدری او می ترسیدند. آنچه آموزگارها با زبان شان می کردند، او با مشت و لگد و نیروی بدنی اش می کرد. ... جانی همچنان که پاشنه پاهایش را به پهلوهای جاسپال می زد، داد زد: به پیش کابوی! رفقاییش هم دم گرفتند: سیاه سوخته! بقچه به سر! حمال! از ترس اینکه مخش به زمین بیفتد، کله اش را باندپیچی کرده!» (گوین، ۱۳۸۵: ۴۵ و ۱۵۲).

توصیفاتى که از نژاد شرقی و خصوصیات بیولوژیکی آن ارائه شد، بیانگر برتری غرب و دیگری شدگی شرق است که چهره ای سیاه و تاریک از آنان ساخته است؛ با وجود حفظ هویت بومی و مقاومت در برابر فرهنگ غرب از جانب جاسپال در جلد دیگر رمان، رفتارهای خارج از کنترل و حتی قتل از او سر می زند که تصور غرب را از شرق تأیید می کند. نویسنده در نقطه مقابل آن از نگرش مارویندر و میو نسبت به هم می نویسد: «مارویندر از زیر چشم نگاهی به میو انداخت. دلش می خواست انگشتش را روی آن پوست صاف و سفید بکشد تا ببیند سفید هم همان احساس پوست قهوه ای را دارد یا نه. دلش می خواست بداند پوست سفید سردتر است؟

حساس تر است؟ آیا انگشت قهوه‌ای او صدمه‌ای به آن می‌زند؟ جای آن رویش می‌ماند؟ کبودش می‌کرد؟ سعی کرد دستش را روی دست میو بگذارد که آن را بدون دستکش روی زانو گذاشته بود. میو حیرت زده به او نگاه کرد. میو دستش را کنار کشید، دستکش را دستش کرد» (همان: ۷۶-۷۵)؛ در این بخش، نویسنده با بیان نگرش و برخورد شرق و غرب نسبت به یکدیگر به برتری و غرور غرب و حقارت و ناآگاهی شرق نسبت به ظاهر و نژاد اشاره می‌کند.

۵-۶. زبان

زبان از عناصر هویت‌ساز مهمی است که به عنوان یکی از مصادیق فرهنگ و ملیت هر کشوری با تحولات اجتماعی و ساختارهای قدرت آن ارتباط مستقیمی دارد و برای تولید فرهنگ (ادبیات، موسیقی، نقاشی و...) و القای ارزش‌های ایدئولوژیک به کار می‌رود؛ این مؤلفه هویت‌بخش که در امر تسهیل مستعمره‌سازی غرب نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد (McLeod, 2007: 5) نوعی تحمیل زبانی را نشان می‌دهد که بومیان کشورهای چگون کانادا و استرالیا را از سخن گفتن به زبان‌های بومی خود محروم و در صورت سرپیچی به‌سختی تنبیه می‌کند (Gilbert, 1996: 164). این نوع موضع‌گیری نسبت به زبان به‌ویژه زبان استعمارزده بر قدرتی تأکید می‌کند که استعمارگر را در خطر سقوط در مستعمراتش قرار می‌دهد، چراکه تقلید زبان استعمارگر و پیوند خوردگی با آن به تدریج مرز بین استعمارگر و استعمارزده را خدشه‌دار می‌کند و به‌عنوان یک خطر تهدیدکننده موجب مرکزیت‌زدایی استعمارگر می‌شود.

گوین نیز در استفاده از این شاخص هویتی تحت تأثیر زبان بیگانه قرار می‌گیرد و رمانش را به زبان انگلیسی می‌نویسد که با توجه به نوع به‌کارگیری زبان (بومی یا غیربومی) شکل تازه‌ای از استعمارگری را نشان می‌دهد که هویت بومی و ملی شخص یا

ملت را دستخوش تغییر می‌کند. با این حال نویسنده تنها در چند مورد از زبان پنجابی برای شخصیت‌هایش استفاده می‌کند و به‌طور کلی غلبه با زبان انگلیسی است؛ هرچند تأثیر و تقلید زبانی هندی‌ها نیز با تغییراتی همراه است که فرهنگ، زبان و سلطه غرب را ناقص می‌کند و به مثابه ابزاری برای مقاومت شرق به‌شمار می‌آید.

جاسپال در مکالمات روزمره گاهی از زبان پنجابی استفاده می‌کند، مانند مورد خطاب قرار دادن خانم چدویک با کلمه «مصاحب» که نشان از حفظ زبان بومی او دارد، اما در به کارگیری برخی واژگان انگلیسی، لهجه هندی آنان غالب است؛ مانند واژه «بای» در معنی پسر؛ «مارویندر درحالی که او را به رفتن تشویق می‌کرد گفت: بیا بای! ... گنجشک پرسید مرا هم با خودت می‌بری؟ بابلو: البته بای» (گوین، ۱۳۸۵: ۵۷ و ۱۷۲). با این حال تنها نزاکت و جوتی تا پایان رمان به زبان پنجابی صحبت می‌کنند؛ «همه گوش‌هایشان را به سوی صدای نرم و انگلیسی‌زده آل ایندین ریدیو که از رادیوی کهنه پخش می‌شد گرداندند. ... بابلو که انگلیسی بلد نبود التماس کنان گفت: چه می‌گویید؟» (همان: ۱۹).

«خانم هامفریز با حالتی تمسخرآمیز گفت: بگو بینم الان چی گفتم؟ جوتی دوباره پرسید: «ماروی! کی می‌خواهی به خانه برگردی؟» مارویندر، به زبان پنجابی و با صدایی بلند گفت: خیلی زود مامان! به محض اینکه پول کافی پس‌انداز کنم» بچه‌های کلاس از پاسخ اهانت‌آمیز او به شدت جا خوردند؛ آموزگار با خشمی خاموش دور او چرخید (همان: ۱۲۹)؛ پاسخ مارویندر به زبان پنجابی و «مادر» خطاب کردن خانم هامفریز نیز نوعی مرکزیت‌زدایی استعمارگر و مقاومت شرقی استعمارزده را نشان می‌دهد.

همان‌طور که غرب به تدریج، هویت شرقی‌ها را کمرنگ می‌سازد و یا به آن شکل می‌دهد، خود نیز خواه ناخواه در این فرآیند از تأثیر شرق برکنار نخواهد ماند و به باورها

و زبان شرقی تمایل نشان خواهد داد؛ زیر نام‌های آن دو با خط خوشی به زبان انگلیسی شعری را کنده بودند که به ایزد شیوا هدیه شده بود. ... ایدیت چدویک نیز گاهی پنجابی حرف می‌زد. ایدیت با حرارت گفت: من در هند به دنیا آمده‌ام، پس من هم همان‌قدر هندی‌ام که تو هستی. من یک روز به هند بروم گشت. می‌دانم که برمی‌گردم (همان: ۱۵۵)؛ این تمایل یادآور کهن‌الگوی بازگشت به اصل است که به‌طور ضمنی شرق را به-عنوان مادر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها دانسته و بازگشت به آن را تداعی و تأکید می‌کند.

۶. مؤلفه‌های هویتی مرکزگرا و مرکززدای شرق

با وجود اینکه در اندیشه گوین همواره نوعی مرکزیت‌سازی از غرب وجود دارد که با کشش از سوی شخصیت‌های داستان همراه است با این حال حضور مؤلفه‌هایی موجب می‌شود که شخص به هویت بومی خود نیز نزدیک شود؛ از جمله این شاخص‌ها، وطن یا سرزمین است که نوع موضع‌گیری نویسنده و شخصیت‌های داستان، نگرش مرکززدایانه یا مرکزگرایانه آنان را شکل می‌دهد.

۶-۱. جغرافیای هویت

نگرش مثبت به سرزمین خودی و دل‌بستگی و تعلق خاطر نسبت به آن یکی از نشانه‌های هویت ملی است که با شاخص‌هایی چون «آمادگی برای دفاع از سرزمین در زمان خطر، ترجیح دادن زندگی در کشور خود بر سایر نقاط جهان یا عدم تمایل به مهاجرت و پذیرفتن سرزمین مشخص به عنوان کشور» مشخص می‌شود (گنجی، ۱۳۷۸: ۷). با توجه به مؤلفه‌های فوق، انسجام هویتی در شخصیت‌های رمان متغیر است؛ گویند تعلق و دل‌بستگی چندانی به حفظ هویت بومی خویش به‌ویژه دفاع از سرزمینش نشان نمی‌دهد و در مقابل، این احساس خود را در سرزمین بیگانه به کار می‌گیرد و برای دفاع از انگلیس به

جنگ با نازی‌ها می‌رود و زندگی در آن کشور را بر هند ترجیح می‌دهد و پایه‌های هویت ملی خود را با مهاجرت به انگلیس و پذیرش ارزش‌های ملی آن سست و به نوعی نگرشی مرکزگرایانه نسبت به غرب اتخاذ می‌کند.

با توجه به اینکه «هر شخص از طریق محیط اجتماعی‌ای که متعلق به آن است یا بدان رجوع می‌کند، هویت خود را می‌سازد و توسعه می‌دهد» (شمشیری، ۱۳۸۷: ۵۶). گوویند نیز با جذب ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی غربی به این همانی و انطباق با «خود» بیگانه دست می‌یابد و هویت بومی و ملی خود را فراموش می‌کند؛ «گوویند زمانی که با میو اُگردی ازدواج کرد، کاملاً آدم دیگری شده بود. او نه ریش داشت و نه سربند. او نه دانشگاهی بود و نه کسی که به او افتخار کنند. از همه گذشته، گوویند به همه آنان، به او، به مارویندر و به مادرشان جوتی خیانت کرده بود» (گووین، ۱۳۸۵: ۶۸). در نقطه مقابل آن، نزاکت، کارمند شرقی و جوتی قرار دارند که حتی در شرایط سخت جنگ‌های داخلی و تجزیه هند از کشور خارج نمی‌شوند و با پیروی از گاندی و در دست گرفتن افسار اسب آگاهی تا حدودی امنیت و آرامش را فراهم می‌آورند. جاسپال و مارویندر نیز با وجود حضور در انگلیس تا حد ممکن نشانه‌های شرقی خود را حفظ می‌کنند و تعلق به سرزمینشان را با یادآوری حوادث و شخصیت‌های تاریخی آن پررنگ می‌کنند و نسبت به غرب برخورداری مرکززدایانه دارند.

نویسنده گویی با این تقابل سعی دارد بازیابی، احیا و حفظ هویت فرهنگی و ملی را به عنوان استراتژی‌ای مهم در مواجهه با سلطه امپریالیسم غرب به کار گیرد و آگاهی و جست‌وجو برای کشف هویت بومی را راهی مسلم برای خروج از بازمودهای استعماری توصیف کند (گیکاندی، ۱۳۹۱: ۶۷) به همین دلیل، اسب را در کنار جوتی (مادر= وطن) قرار می‌دهد و از این طریق آگاهی و بازیابی هویت شخصیت‌ها را ممکن می‌سازد.

۶-۲. دین و هویت

با وجود افزایش اختلافات مذهبی و پراکندگی ادیان در این سرزمین، نویسنده از مؤلفه‌ها و نشانه‌های دینی نیز برای شکل‌دهی هویت ملی شخصیت‌های رمان استفاده می‌کند و به تبیین آن به عنوان ابزاری برای معنابخشی، تمایز و طرد نظام ارزشی شرق و غرب می‌پردازد. سه دین یا مسلک هندو، سیک و اسلام با وجود تضاد و درگیری در کنار هم قرار دارند و هر یک دیگری را مسبب کشت و کشتار اخیر در هند می‌دانند؛ با این حال نزاکت مسلمان، بانی نجات خانواده (سیک) گویند از درگیری‌ها می‌شود (گوین، ۱۳۸۵: ۷۲). جاسپال نیز نشانه‌های هویت دینی خود را با وجود طرد و تحقیر در غرب حفظ می‌کند و حتی به عنوان رهبر گروه، همسالانش را هم‌شکل با خود درمی‌آورد؛ وی که به عناصر هویت‌ساز سرزمینش (نشانه‌هایی از هویت دینی) وفادار می‌ماند و از آن حمایت می‌کند، همواره در صدد است تا با حفظ نشانه‌ها و هویت ملی خود، فاصله و شکاف میان دو دنیای متفاوت (زادگاه و سرزمین بیگانه) را پوشش دهد.

«آقای بوردن نتوانسته بود احساس ناخوشایندش را نسبت به او پنهان کند و گفته بود: می‌شود از او بخواهیم چیزی را که به سرش است، بردارد؟ جاسپال به سرعت گفته بود: من باید سربندم را ببندم. این به خاطر مذهب من است. ... جاسپال در مقام رهبر گروه، روی میز ایستاده بود تا هم اقتدار و هم ارتفاعش نسبت به دیگران حفظ شود. سربندی سیاه و پیراهن و شلواری هندی پوشیده بود. شمشیر تشریفاتی او در زیر کمر بندش به چشم می‌خورد. شبیه سیک جنگجویی که آماده نبرد باشد، ... سایه‌های پسرهایی که پایین تر از جاسپال و ساکت و گوش به زنگ بودند، مشتاق خود را بالا می‌کشیدند. سربندهای آنان کاملاً شبیه سربند جاسپال نبود، اما هر وقت دور هم جمع می‌شدند، دستمال‌هایی به سرشان می‌بستند» (همان: ۲۷۲ و ۵۰).

با وجود اینکه دغدغه حفظ فرهنگ و آداب بومی از یک طرف و برقراری ارتباط سازنده با فرهنگ و محیط تازه از طرف دیگر، بخشی از پیچیدگی‌های ارتباطی جامعه مهاجران است با این حال شخصیت‌های نوجوان این رمان (نزاکت و جاسپال) با تعلق عاطفی به دین و نشانه‌های هویت‌ساز دینی خود تا حدودی نسبت به فرهنگ و ارزش‌های غرب مقاومت نشان می‌دهند و بر بازگشت به ریشه و سرزمین خود تأکید دارند و در کنار آن دین و مسلک خود را نیز حفظ می‌کنند.

نتیجه‌گیری

ادبیات مهاجرت به عنوان یکی از پیامدهای استعمار از ساخت هویت و اغلب گسترش حس برتری غرب بر بومیان مناطق تحت سلطه خبر می‌دهد. رمان «چشم اسب» از جمله آثاری است که در آن چالش‌های هویتی مهاجران در تقابل با دو نظام فرهنگی شرق و غرب مطرح می‌شود. در مضمون این اثر، غرب با گفتمان ویژه خود بر جنبه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی اثر می‌گذارد و درصدد دیگری‌سازی، تضعیف و وابسته‌سازی شرق عمل می‌کند و از طریق زبان، نژاد و... ضعف و خودکمترینی مخاطب شرقی را برجسته می‌کند به گونه‌ای که اغلب شخصیت‌های این رمان با تقلید (زبانی و فرهنگی) و جذب ارزش‌های غربی به کمتر کردن این فاصله می‌اندیشند.

به‌طور کلی آثار و ارزش‌های غربی که به صورت ترجمه به دست مخاطبان نوجوان می‌رسند همواره حامل ایدئولوژی و قدرتی هستند که ضمن تأثیر ژرف بر خواننده، تثبیت، مشروعیت‌بخشی و ارزش‌گذاری هنجارها را به دنبال دارد. گوین با وجود دورگه بودن، فضا و موقعیت میانه‌زیادی را برای کنش‌گری فرودست (شرقی) خلق نمی‌کند و تنها به سه شخصیت با سه واکنش متفاوت نسبت به هویت‌پذیری در غرب می‌پردازد که هر سه آنان بعد از حفظ (جاسپال)، انعطاف (مارویندر) و ترک

هویت بومی و ملی خود (گوویند) و سپس بازگشت و بازیابی هویت اصلی‌شان با شکست مواجه می‌شوند.

گویا نویسنده ضمن بیان یگانگی و همسان‌سازی فرهنگی شرق و غرب به بی‌هویتی پسامدرنیستی دچار می‌شود و عدم پیروی از غرب را با وحشی‌گری و بی‌تمدنی مساوی می‌داند. بنابراین، در قالب الگوهای فرهنگی و ارزشی دوگانه و نیز آگاه به هر دو فرهنگ شرق و غرب، هویت مهاجران و مخاطبان را در راستای برتری غرب و انفعال و حقارت شرق شکل می‌دهد و به جای کمک به حل بحران به آشفتگی ذهنی و فکری آنان دامن می‌زند.

گوین در این رمان چهره‌ای نیمه‌رام و نیمه سرکش از خود نشان می‌دهد که در برابر اقتدار فرهنگی غرب تسلیم است درحالی که می‌توانست با پیشی آزادتر و بی‌طرفانه، شاخص‌ها و مؤلفه‌های نظام ارزشی شرق و غرب را در اثرش به نمایش بگذارد تا مخاطب نتیجه‌گیری کند.

منابع

برتنز، یوهانس. (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.

تایسن، لیس. (۱۳۹۴). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسنی. تهران: نگاه امروز.

رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۹۴). *فرهنگ پسامدرن*. تهران: نی.

ساداتی، سید شهاب‌الدین. (۱۳۸۷). «رمان عطر سنبل، عطر کاج از دیدگاه پسااستعماری».

نافه. س ۹. ش ۴۰. صص ۴۹-۴۴.

- سعید، ادوارد. (۱۳۸۶). **شرق شناسی**. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیر کبیر.
- _____ . (۱۳۸۵). **جهان، متن، منتقد**. ترجمه اکبر افسری. تهران: توس.
- شمشیری، بابک. (۱۳۸۷). **درآمدی بر هویت ملی**. شیراز: نوید.
- شوالیه، ژان و آلن گربران. (۱۳۸۸). **فرهنگ نمادها**. ترجمه سودابه فضاییلی. تهران: جیحون.
- عباس زاده، محسن. (۱۳۹۰). «برساختگی شرق، روایت خلق «دیگری» از رهگذر بازنمایی». **رهیافت های سیاسی و بین المللی**. ش ۲۵. صص ۲۳۷-۲۰۱.
- فانون، فرانتس. (۱۳۵۱). **انقلاب آفریقا**. ترجمه محمدامین کاردان. تهران: خوارزمی.
- فلاح، غلامعلی؛ فرزانه سجودی و سارا برامکی. (۱۳۹۵). «چالش های عناصر هویت ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتگمانی مهاجرت در رمان های ادبیات مهاجرت فارسی». **جستارهای زبانی**. د ۷. ش ۵. صص ۴۲-۱۹.
- کلیگز، مری. (۱۳۸۸). **درسنامه نظریه ادبی**. ترجمه جلال سخنور. الهه دهنوی و سعید سبزیان. تهران: اختران.
- گاندی، لایلا. (۱۳۸۸). **پسااستعمارگرایی**. ترجمه مریم عالم زاده و همایون کاکاسلطان. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- گل محمدی، احمد. (۱۳۹۳). **جهانی شدن، فرهنگ، هویت**. تهران: نی.
- گنجی، محمدحسن. (۱۳۷۸). «جغرافیای ایران، گاهواره هویت ملی». **مطالعات ملی**. س ۱. ش ۱. صص ۱۴-۳.
- گوین، جمیله. (۱۳۸۵). **چشم اسب**. ترجمه حسین ابراهیمی (الوند). تهران: قدیانی.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷). **تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید**. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نی.

گیکاندی، سایمون. (۱۳۹۱). «پساساختارگرایی و گفتمان پسااستعماری». **مجموعه**

مطالعات پسااستعماری. چ ۱. ترجمه جلال فرزانه دهکردی. تهران: دانشگاه

امام صادق. صص ۸۶-۴۱.

مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۹۰). **نظریه‌های ادبی معاصر**. ترجمه مهراں مهاجر و محمد

نبوی. تهران: آگه.

ورزنده، امید و سیدرضا ابراهیمی. (۱۳۹۱). «مقایسه تطبیقی شکل‌گیری تراملی زن شرقی

مهاجر در آثار جومپا لاهیری و مهرنوش زارعی». **زبان و ادبیات فارسی**. س ۴.

ش ۱۱. صص ۱۹۰-۱۶۰.

ورزنده، امید، سیدرضا ابراهیمی و سید محمد کریمی بهبهانی. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی

نقش «فضا و مکان» در پذیرش هویت فراملی در آثار جومپا لاهیری و مهرنوش

مزارعی از منظر نقد پسااستعماری». **تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات**

فارسی. ش ۱۶. صص ۳۱-۳۰۹.

هال، جیمز. (۱۳۸۳). **فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب**. ترجمه رقیه

بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.

Alatas, Syed Farid. (2003). "Dependency and The Global Division of Labour in The Social Science". *Current Sociology*. Vol.51, No.6.

Bhabha, Homi. (1994). *The Location of Culture*. London: Routledge Classics.

Gilbert, Helen and Joanne Tompkins. (1996). *Postcolonial Drama: Theory, Practice, Politics*. London: Routledge.

Guibernanu, M. (1996). *Nationalisms*. Cambridge: Polity Press.

McLeod, John. (2007). *The Routledge Companion to Postcolonial Studies*. London: Routledge.

Wood, Michael, Edward Said. (2006). "Proceedings of the American Philosophical Society", *APS*. Vol. 150, No. 1.